

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بُنْما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۸۱) من و ما و "او"

به آن آشنا گفتم:

- فرمودید که فطرت گرایان همواره می کوشند تا راه حل های گروهی را بیابند و ضمناً الگوهای همکاری

متقابل را تا سطح اجتماع گسترش دهند؛

آیا با دستیابی بر این مرحله، کارشان تمام می شود و می توان گفت که ایشان به هدف نهایی خود رسیده

اند؟

پاسخ داد:

- خیر. هدف نهایی فطرت گرایان، رسیدن به یک راه حل قطعی اجتماعی است؛

چه برای تک تک اجتماعات، و چه برای جامعه بشری در کلیت آن.

پرسیدم:

- فرقی بین راه حل قطعی اجتماعی با راه حل های گروهی پیش گفته در چیست؟

فرمود:

- راه حل قطعی اجتماعی، مُستلزمِ ایجادِ تغییراتِ بنیادی در کل ساختار و نظام جامعه است.

افزود:

- راه حل قطعی مورد نظر فطرت گرایان عبارت است از

برپایی یک سامان فراگیر اجتماعی مبتنی بر سُنن و احکام هماهنگ با سرشت آدمی، و به بیان کامل

تر، مبتنی بر هر آن چه که از دل توحید و جهان بینی توحیدی بر می آید؛

و نه یک نظام غریزی مَتکی بر قوانین و آداب و رسوم قراردادی متشتت، ناهمخوان، و متناقض.

گفتم:

- تا به حال شنیده بودم که قانون، حاصل توافق و قرارداد اجتماعی بین اعضای جامعه است و، به همین

علت، باید محترم شناخته شود؛

ولی برداشت من از سخنان شما چنین است که گویا قوانین قراردادی ناپسند اند و باید از میان برداشته شوند.

فرمود:

- بنا بر ادعاهای رایج، قوانین مَصَوَّبِ مجالسِ قانونگذاری، تجلیِ توافق و قرارداد بین مردم است،

حال آن که، در واقع،

در بسیاری از جوامع موجود، این قوانین از سوی نهادهای حاکمیت، خودسرانه تصویب و بر اعضای جامعه

تحمیل می شوند، و لذا، رضایت و موافقت مردم چندان ملاک نیست.

ولی، همان گونه که بعداً به آن خواهم پرداخت،

در یک جامعه مبتنی بر توحید،

قوانین، گرچه خیر حقیقی انسان ها را دنبال می کنند، اما ساخته اذهان بشری، و حاصل توافق

مردم و قرارداد اجتماعی نمی باشند.

پرسیدم:

- چرا در رابطه با جوامع فطری از واژه سُنَن استفاده کردید ولی جوامع غریزی را مُتَکی بر آداب و رسوم

دانستید؟

مگر سُنَت با رَسم تفاوت دارد؟

مگر آداب و رسوم هر جامعه بخشی از سنت های آن نیستند؟

در پاسخ فرمود:

- این دو، از نظر منشأ و ماهیت، متفاوت اند.

آداب و رسوم رایج در جوامع موجود ناشی از غرایز اند.

و گرچه رسم، در بهترین حالت خود، می تواند قالبی برای ابرازِ علاقه و یا دلسوزی نسبت به دیگران باشد،

ولی اشکال خودنمایانه آن، که در جوامع غریزی بسیار متداول اند، برای مردم، حاصلی جز اجبار و اسارت

ندارند.

افزود:

- از سوی دیگر،

سنت های راستین از فطرت سرچشمه می گیرند؛

سنن راستین مبتنی بر ایثار اند؛ فرد پیرو این گونه سنن، خود را یا نمی بیند یا آن را جزء ای جدایی ناپذیر

از جمع می داند.

ادامه داد:

- سامان و ساختار یک جامعه فطری، و همه سنن و قوانین آن، بر پایه ما و نه بر مبنای من شکل می گیرند؛

با این هدف که

با تبدیل من ها به ما، انسان ها را، به شکلی حقیقی، گرد هم آورند.

آن آشنا، پس از اندکی مکث، فرمود:

- ولی هر گردِ هم آمدنی ناشی از فطرت نیست.

گفتم:

- منظورتان چیست؟

پرسید:

- آیا می توانید بگویید که اعضای یک گله گرگ - که صرفاً برای شکار حیوانات بزرگ گردِ هم می آیند و با

هم همکاری می کنند - رفتاری فطری دارند؟

آیا هیچگاه شنیده اید که یک گرگ، ایثارگرانه، خود را فدای گله کند؟

در پاسخ گفتم:

- خیر. برعکس،

می گویند، هرگاه شکار ناممکن شود و گرسنگی جانِ تک تکِ اعضای گله را تهدید کند، آن ها برای زنده

ماندن یکدیگر را می درند.

افزودم:

- ولی حشرات اجتماعی، مثلاً زنبورهای عسل - که خود را جزئی از کل ساکنان کندو می دانند و در راه

بقای لانه شان، جانفشانی می کنند - بی شک، الگوی خوبی برای فطرت گرایان اند.

فرمود:

- رفتارِ این گونه جانداران، **ظاهراً**، یک گام به آن چه که مَدِ نظرِ فطرتِ گرایان است نزدیک تر است؛

حتی برخی از جوامعِ انسانی نیز چنین اند؛

یعنی اعضای آن ها، بر اساسِ مکتب و مَشَرَبِ نظریِ خود، مشیِ رفتن از من به ما، یعنی اولویت دادن به

جمع در برابر فرد، را **ترویج** می کنند؛ و گاه در مواردی آن را، **عملاً**، به کار می بَندند.

افزود:

- ولی **الگوی فطرتِ گرایان**، ماهیتاً، متفاوت است.

این الگو، صرفاً برتر دانستنِ جمع نسبت به فرد و اولویت بخشیدن به امورِ جمعی نسبت به امورِ فردی نیست.

به باور ایشان، این برتری، گرچه لازم است، اما کافی نیست.

مهم آن است که

این ترجیحِ جمع بر فرد باید برای رسیدن به "او" اعمال شود.

یعنی این گونه نگرش و عمل، باید، از جنسِ **سُلوک** (بازگشت به سویِ خدا) باشد؛

آن هم از نوعِ **سُلوکِ جمعی**.

ادامه داد:

- شخص فطرتِ گرا فقط خواهان آن نیست که مسائلِ فردی در چارچوبی **جمعی** حل و فصل شود. او همچنین

خواستارِ آن است که **سلوکِ فردی** نیز با **سلوکِ جمعی** آمیخته و هَمراستا شود.

فطرت گرا به خوبی می داند که

بدون سلوک جمعی، سلوک فردی، اگر غیر ممکن نباشد، بسیار بسیار دشوار خواهد بود.

گفتم:

- لطفاً مثال بزنید.

فرمود:

- یک دوستِ دیندارتان را در نظر بگیرید.

او، ساعاتی پیش از طلوعِ فجر، از خواب بر می خیزد، پس از وضو، قرآنِ تلاوت می کند و نمازِ شب می خواند.

آنگاه سحری می خورد و روزه می گیرد؛

و بعد از نمازِ صبح، با حالِ معنوی بسیار خوش، از خانه بیرون می آید تا به سرِ کار برود.

افزود:

- ولی محلِ کارش خیلی دور است، و او، برای رسیدنِ به موقع به آن جا، حتماً باید سوارِ اتوبوس شود.

مثل همیشه، اتوبوس کم است و ایستگاه هم پُر است از انبوهِ مسافرانی کم صبر که حتی حاضر نیستند در

صف منتظر بمانند.

مسافرانی که، با آمدنِ تنها اتوبوسِ آن خط در آن ساعت، بنا بر تجربه هر روزه، به طور غریزی، می کوشند تا

برای سوار شدن به آن بر هم سبقت بگیرند.

ادامه داد:

- البته دوست مؤمن و سحرخیز شما، قلباً، دلش می خواهد که دیگران را بر خود مقدم بدارد،

اما از آن جا که

آن بیچاره نمی تواند کلاً قید رفتن به سر کار را بزند،

و ضمناً اگر، با دهانِ روزه، آن همه راه را پیاده گزر کند، در طولِ روز دیگر رمقی برای کار کردن برایش نخواهد ماند،

پس، علی رغم تمایلِ قلبی اش،

ناگزیر خواهد شد که، همچون دیگران، پای بر پیکرِ سایرِ مسافران و حتی سالخوردگان بگذارد تا، به هر نحو که شده، سوارِ اتوبوس شود تا به موقع به مقصد برسد.

آن آشنا آنگاه پرسید:

- به نظر شما، آیا از آن همه معنویتِ سحرگاهی کمترین اثری در وجودِ آن بندهٔ مؤمنِ سالک باقی خواهد ماند؟

گفتم:

- هرگز.

شرطِ حفظِ آن معنویتِ فردی آن است که همهٔ افراد، حالِ یکدیگر را مُراعات کنند.

فرمود:

- به همین دلیل می گویم که

بدون سلوکِ جمعی، سلوکِ فردی، اگر غیر ممکن نباشد، بسیار بسیار دشوار خواهد بود.

پرسیدم:

- این گونه ناسازگاری بین ارزش ها و رفتارها در چه نوع جوامعی دیده می شود؟

پاسخ داد:

- فقط در جوامعِ غریزی شاهدِ این گونه تعارضات هستیم.

گفتم:

- آیا منظورتان جوامعِ اسیرِ غرایزِ حیوانی است؟

فرمود:

- خیر.

وضعیتِ جوامعِ حیوانِ صفت که روشن است؛

در آن ها رقابت و کنار زدنِ سایرین، یک ارزش، و پای بر گردهِ دیگران گذاشتن و خود را بالا کشیدن، زرنگی

و موفقیت انگاشته می شود.

افزود:

- اما متأسفانه

در جوامع تابعِ غرایزِ انسانی نیز، در بطنِ نهادهای اجتماعی، به این گونه تعارض ها فراوان بر می خوریم.

مثلاً

در حوزه آموزش و پرورش، در درسِ تعلیماتِ دینی، همواره از ارزشِ والایِ ایثارگری سخن به میان می آید،
حال آن که،

به دلیل رقابتی بودنِ نظام، دانش آموزان، در خیلی موارد، از جمله در آزمونِ ورودیِ دانشگاه ها، شوریده و سرگشته، و برخلافِ تمایلِ قلبی شان، مجبور می شوند دیگران را، خودخواهانه، کنار بزنند تا خود بتوانند،
پیش از دیگر رقبا، واردِ مؤسساتِ آموزشِ عالیِ معتبر و پُرطرفدار شوند.

پرسید:

- آیا این شوریدگی و سرگشتگیِ دانش آموزان، شبیه به آن مَخْمَصَةُ عَقیدتی / رفتاری - که دوستِ سالک
و شب زنده دار و روزه دارِ شما را، هر روز هنگامِ سوار شدن به اتوبوس، گرفتارِ خود می سازد - نیست؟

گفتم:

- آری.

به راستی، این نمونه ها، مصادیقی بارز از تعارضاتِ موجود بین ارزش ها و رفتار ها در اجتماعاتِ امروز
بشری است.

فرمود:

- اگر خدا خواهد، این ناسازگاری ها و ناهمخوانی ها، تنها در جامعه مبتنی بر سَجایای فطری، ابتدا به تدریج، و در نهایت، کاملاً، از میان می روند.

جامعه ای که در آن - به منظور هدایتِ غرایز انسانی به سوی سَجایای فطری - تربیتِ نسلِ جدیدی از انسان ها، همواره، در دستور کار قرار دارد؛

تربیتِ انسان هایی که من و تو را از هم جدا نمی دانند و مُنَفک نمی بینند.

آن آشنا آنگاه ادامه داد:

- گرچه، به هر حال، لفظِ من، حتی برای اشخاصِ فطری، یک واژه ضروری و اجتناب ناپذیر در مکالمات است،

ولی، بر مبنایِ جهان بینیِ توحیدی، در کُنهِ همه شیوه های رفتاریِ فطرت گرایان، و در بطنِ تمامی سُنن و قوانینِ جوامعِ فطری، یک دستورالعمل و مَشیِ ثابت و واحد نهفته است:

از من به ما، از ما به "او" رسیدن

ادامه دارد